



«شما از تفاوت احزاب با گروه‌های ذی نفوذ و باندها، رادیکالیسم و تندروی و ... سخن گفته‌اید و این را در بخش راهکارها گذاشتید. ضرورت درک و توجه به این موارد برای ایجاد تغییر در کشور را در سطح جامعه یا در سطح فعالان سیاسی می‌دانید؟

ببینید یک آسیب اساسی در جامعه ما وجود دارد و ما اغلب نسبت به آن بی‌توجهیم. به‌رغم شعارها و بحث‌های زیادی که در مورد جامعه مدنی در جامعه ما صورت گرفته اما جامعه ما عملاً هنوز یک جامعه ذره‌وار است. یعنی چه؟ یعنی اگر از مردم پرسید تعداد خیلی کمی از آنها را خواهید یافت که متشکل شده باشند و در انجمن‌های داوطلبانه‌ای برای پیگیری منافع‌شان دلبستگی‌ها و مصالح خودشان گرد هم بیایند. مردم هنوز به صورت ذره‌وار و توده‌ای دنبال پیگیری خواسته‌هایشان هستند. جامعه توده‌وار، جامعه نامتشکل، جامعه‌ای که در آن نهادهای مدنی یعنی همان انجمن‌های داوطلبانه که مستقل از دولت‌اند و یک بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند، ضعیف هستند؛ این جامعه نمی‌تواند پروژه‌های اصلاحی را به تدریج و بر اساس هزینه و فایده پیش ببرد و همیشه در معرض این خطر قرار دارد که وارد فاز شورش شود و در واقع اوضاع هم به هم بریزد. آنچه که من در این کتاب در مورد گروه‌های ذی‌نفوذ، احزاب و باندها و اینها، عرض می‌کنم در واقع صحبت از این است که در چه قالب‌هایی می‌شود و باید جامعه را از صورت ذره‌وار خارج و متشکل کرد. یعنی در واقع ما باید تشکل‌ها را به دو دسته سیاسی و صنفی تقسیم کنیم. این تشکل‌ها غیر از شورهایی هستند که باید رسماً در سراسر کشور پدید بیایند و هم نماینده کارکنان بنگاه‌های اقتصادی و فعالین اقتصادی و غیراقتصادی باشند؛ یعنی صنف‌های مختلف را نمایندگی کنند. یعنی ما برای اینکه بتوانیم با این جامعه وارد گفت‌وگو و پیشبرد یک پروژه اصلاحی شویم، نیاز داریم که از صورت ذره‌وار خارج شویم و تبدیل به یک جامعه‌ای متشکل شویم. هر چه جامعه متشکل تر شود نمایندگی بهتری از بخش‌های مختلف جامعه خواهد کرد. اگر بتواند نمایندگی بهتری کنند آن موقع این دیدگاه را خیلی پیش خواهد برد.

«برای بخش پایانی ۲ سوال تاریخی سیاسی را مطرح می‌کنیم: سوال اولم، به نظر شما در هیچ دورانی (دولت‌های مختلف) ما در مسیر رسیدن به توسعه قرار گرفتیم و اگر گرفتیم تحلیل‌تان از علت فاصله گرفتن‌مان از آن مسیر توسعه چیست؟

ببینید دو نکته را در نظر داشته باشید؛ اولاً در جامعه ما اینطور نیست که همه خواهان توسعه باشند، توسعه‌خواهی در واقع مستلزم این است که شما به مقدار زیادی بتوانید خواسته‌های کوتاه‌مدت و خاص را قربانی خواسته‌های بلندمدت و عام کنید. اینطور نیست که همه بخش‌های جامعه برای یک همچین تلاشی، آمادگی داشته باشند و بتوانند پاپهای شمای یک همچین کاری را انجام بدهند. نکته بعدی که باید به آن توجه کرد این است که هر کجا توسعه در یک مواردی ممکن است اتفاق بخشی از جامعه را حاصل نکند و آنها در واقع در مقابل آن موضع بگیرند. منظورم این است به طور روشن جهت‌گیری به نفع توسعه، هم یک بنیادهای نگرشی لازم دارد و هم هموسپی با منافع. بخشی از جریان‌هایی که در جامعه ما فعال هستند، به لحاظ نگرشی با توسعه سازگاری ندارند و بخشی هم چون منافع کوتاه‌مدت و خاص دارند به لحاظ منافع و دلبستگی‌ها با توسعه همسویی ندارند. هر بار که فرایند توسعه در ایران شروع می‌شود بعد با مقاومت مواجه می‌شود و در واقع گاهی صاحبان منافع خاص و کوتاه‌مدت قادر می‌شوند که بر فرایند توسعه غلبه کنند. آن موقع وقتی این اتفاق میفتند فرایندی که برای توسعه شروع شده بود متوقف می‌شود. این را باید در نظر داشته‌باشید. بله در مقاطع مختلفی توسعه در ایران شروع شده، اوج گرفته، به پیش رفته، اما همان جریان‌هایی که نگرش‌شان با توسعه مخالف بوده یا توسعه در کوتاه‌مدت منافع خاص آنها را تأمین نمی‌کرده، در مقابلش ایستادند و مانع از تداومش شدند.

«سوال دوم اینکه، کدام دولت‌ها و برنامه‌هایشان را در مسیر توسعه می‌دانید و کدام را مانع آن می‌دانید (دولت میرحسین موسوی/دولت اکبر هاشمی/فرتسنجانی/سیدمحمدخاتمی/محمود احمدی‌نژاد/حسن روحانی/ابراهیم‌رییسی ومسعود پزشکیان)؟ بازگشت به کدام راه می‌تواند راه را هموار سازد؟

در رابطه با دولت‌هایی که نام می‌برید بله خیلی از آن‌ها مثل دولت آقای هاشمی، دولت آقای خاتمی، دولت آقای روحانی و امروز هم دولت آقای پزشکیان، به نظر من توسعه به عنوان یک خواسته برایشان مطرح بوده است. حالا دولت مهندس موسوی به‌دلیل وضعیت جنگی اگر چه در این زمینه کارهایی انجام داده بود اما در واقع بیشتر انرژی و توانش معطوف به جنگ می‌شد. این دولت‌هایی که عرض می‌کنم این‌ها بخش‌هایی از جامعه را نمایندگی می‌کردند که به لحاظ نگرشی و به لحاظ منافع و دلبستگی‌ها همسو با توسعه بودند؛ اما به نظر من دولت آقای خاتمی از همه دولت‌ها موفق‌تر بوده است. اولاً به این دلیل که توسعه را همه‌جانبه‌تر از دیگران می‌دید و علاوه بر توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی و فرهنگی و اجتماعی هم فکر می‌کرد. ثانیاً پشتوانه قدرتمندی داشت. در دو زمینه هم بهبودی‌های حکومتی و هم جنبش اجتماعی را پشتوانه خودش داشت. ترکیب این‌ها باعث می‌شد که برنامه‌اش را بتواند بهتر پیش ببرد. مثلاً فرض کنید که در دولت آقای هاشمی توسعه اولاً به بخشی از ابعاد محدود می‌شد؛ مثلاً بیشترشان تمرکزشان توسعه اقتصادی بود که از یک مقطعی همان را هم امکان پیدا نکردند که دنبال کنند. یا مثلاً در دوره آقای روحانی اگر چه متوجه بودند که توسعه ابعادی غیر از توسعه اقتصادی هم دارد اما آقای روحانی نتوانست یک جنبش اجتماعی قدرتمندی را به حمایت از خودش ایجاد کند یا بسترسازی کند تا اینکه بتواند در چانه‌زنی‌های درون حاکمیت پروژه‌های خودش را پیش ببرد. بهترین وضعیت برای ما وضعیتی است که دولت هدفش توسعه همه‌جانبه باشد، در ضمن یک جنبش اجتماعی قدرتمند هم در حمایت از توسعه همه‌جانبه در کشور وجود داشته باشد و تعامل اینها طرح‌های توسعه‌ای کشور را به طور کامل پیش ببرد.

پذیرش دیدگاه رالز در مرحله قانونگذاری، حرف من این است که باید از عدالت به عنوان برابری در مرحله پیش از ورود به مناسبات اجتماعی و در مرحله ارزیابی نتایج حاصل از این به اصطلاح مبادلات و تبادل‌های اجتماعی دفاع کنیم. این یک مقداری ممکن است نگاه ما را نسبت به رالز متمایز کند. یا مثلاً آنجا یک اشاره مختصری هم شده که در مرحله تشخیص وضعیت اولیه یعنی آن مرحله‌ای که رالز گاهی از آن به عنوان پشت پرده چهل صحبت می‌کند، آنجا در واقع من تحت تأثیر این ایده هستم که شاید بشود از آن وضعیت مثالی گفتار که هابر ماس به کار می‌برد برای تعریفش استفاده کرد.

«بخش دوم کتاب شما از نگاه من که در حوزه سیاسی روزنامه‌نگاری می‌کنم بسیار جالب اما از همان ابتدا با یک سوال روبه‌روست. بخش دوم که «راهبردها و روش‌هاست» اولین مقاله‌اش «اعتراض اصلاح‌طلبانه» است. آیا راهکار و روش پیشنهادی شما برای حرکت به سمت توسعه اعتراض و در اینجا اصلاح‌طلبانه و خشونت‌پرهیز است؟

اگر به چند نکته توجه بفرمایید شاید پاسخ سوال مقداری روشن‌تر بشود. نکته اول این است که من سطح توسعه آگاهانه کشورها را تابعی از ظرفیت خط مشی‌گذاری عمومی کشورها گرفتم و این ظرفیت خط مشی‌گذاری عمومی را هم در واقع یکی از اضلاع میزان توسعه سیاسی گرفتم. به این معنا که هر چقدر توسعه سیاسی یک کشور بیشتر می‌شود، ظرفیت آن کشور برای خط مشی‌گذاری عمومی در زمینه توسعه هم افزایش پیدا می‌کند. این هم‌منجر به توسعه بیشتر آن کشور می‌شود. اگر این را در نظر داشته‌باشید، بنابراین برای موفقیت در دستیابی به توسعه، احتیاج است که توسعه سیاسی اتفاق بیفتد. توسعه به معنی کلی آن در ایران به نوعی وابسته به توسعه سیاسی است. اما این توسعه سیاسی در شرایط کنونی ایران معنای دقیقش دموکراسی بیشتر است؛ رفتن به سمت قواعد دموکراتیک، رفتن به سمت نحوه اداره دموکراتیک امور. در مقاله اعتراض اصلاح‌طلبانه بحث شده که اگر ما عنصر دخالت خارجی را آگاهانه کنار بگذاریم و عنصر استفاده از خشونت را هم کنار بگذاریم؛ راه‌هایی که برای گذار به دموکراسی بیشتر برای ما متصور است دوره بیشتر نیست؛ یا بهبودخواهی حکومتی یا جنبش اجتماعی است. بهبودهای حکومتی ابزارش انتخابات است و سعی می‌کند از طریق انتخابات ترکیب نهادهای انتخابی را تغییر بدهد و به هدف برسد. جنبش اجتماعی ابزارش اعتراض است و از طریق اعتراض است که سعی می‌کند نگرش‌ها را عوض و بسترها را آماده کند برای اینکه حکومت اصلاحات سیاسی و گذار بیشتر به دموکراسی را بپذیرد. یعنی سعی می‌کند قدرت همسنگ در مقابل حکومت ایجاد کند. فرض من این بوده که ما حداقل برپه‌برداری را از بهبودهای حکومتی به مقداری زیاد کردیم و متأسفانه اینجا یک مقداری به بن‌بست خورده است. به دلیل اینکه اولاً نهادهای انتخابی یک فیلترهایی برایش از نهادهای غیرانتخابی گذاشته‌شده است. ثانیاً یک نهادهای بالای سرشان تعریف شده که کاملاً دایره انتخاب آنها را برای ایجاد تغییرات توسعه لازم می‌بندد. به همین دلیل عمدتاً آدم‌م سراف استراتژی دوم، یعنی استراتژی جنبش اجتماعی که قاعدتاً اعتراض در آن یک محور اساسی است، علت پرداختن به اعتراض اصلاح‌طلبانه وضعیت خاص ایران و بن‌بست نسبی‌ای است که راهکار و راهبرد بهبودهای حکومتی و تغییر نهادهای انتخابی با آن مواجه شده است. **«امکان تبدیل ستیز به رقابت و سازش» و از طریق «گفت‌وگو میان جریان‌های بانفوذ کشور و گفت‌وگوی آنها با هسته اصلی قدرت» عنوان کردید. البته خودتان هم از اینکه شاید بقیه‌آن را در شرایط فعلی خیالی‌بافی بدانند گفتید؛ اما در شرایطی ما اگر بخواهیم چنین گفت‌وگویی صورت بگیرد در چه سطح و با چه ساختاری قابل ترسیم است؟**

اگر منظورتان از ساختار فعلی واقعاً همین شرایط فعلی کشور باشد اینجا به نظرم دولت پر چمدار خیلی خوبی می‌تواند برای چنین گفت‌وگوهایی باشد. به شرطی که اولاً دولت‌پذیرد نماینده همه‌قدرت نیست. نماینده بخشی از قدرت است که در جریان یک انتخابات آمده و وارد ساختار قدرت شده‌است. حال‌ای خواهد خواسته‌های دموکراتیک را در سطح حاکمیت نمایندگی کند. برای همین می‌تواند همان کاری که دارد می‌کند را ادامه دهد اولاً وارد گفت‌وگو با دو قوه دیگر بشود و در واقع باب گفت‌وگو را با آنها باز بکند. بعد هم که ارتباط مستقیمی با نهادهایی که فراتر از سه قوه تعریف شده‌اند برقرار می‌کند و با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند. اما اینکه فقط همین گفت‌وگو کردن و نمایندگی کردن، کافی است؟ نه لازم است که دولت برنامه‌ای برای ائتلاف داشته‌باشند. اهداف حداقلی را برای اولین گام‌هایش مشخص کند و در واقع بر اساس آن وارد ائتلاف با سایر نیروهای سیاسی شود و از این طریق برنامه‌اش را پیش ببرد. البته ترکیب خاصی هم در دولت برای این کار لازم است. باید در واقع رئیس‌جمهور و معاون اولش نوعی تقسیم‌کار انجام بدهند. یکی شان کارهای اجرایی کشور و مدیریت اجرایی کشور را به لحاظ کاملاً یک کار فر سالارانه از طریق نظام اداری کشور دنبال کند و دیگری منادی این گفت‌وگوهایی باشد که سعی می‌کند ستیز را به‌وفاق یا به رقابت تبدیل کند. به علاوه دولت احتیاج به یک بازوی فکری دارد؛ بازویی که بتواند گفت‌مان تولید کند و در این گفت‌وگوها مهمترین چیز همین گفت‌مانی است که تولید شده است که در آن شما، هم اهداف‌تان را موجه می‌کنید و هم از راه‌های رسیدن به آن‌ها به نحو موجهی دفاع می‌کنید. به عبارتی تا بحث از حالت‌های هویتی به بحث در مورد خط مشی‌ها و بسته‌های سیاستی نیاید ما نمی‌توانیم این تبدیل ستیز به رقابت و سازش را دنبال کنیم و این احتیاج دارد که دستگاه تولیدکننده فکر دولت بسیار قوی‌تر از این چیز باشد که هست. این هم غیر از دستگاه‌های تکنوکرات و بوروکراتست که الان در دولت هم وجود دارند و بسته‌های سیاستی را برای سازمان‌هایی مثل سازمان برنامه تولید می‌کنند. یک جایی باید باشد و مرکزیتی باید وجود داشته باشد که این مجموعه گزارش‌های کارشناسانه را به موضوعی برای گفت‌وگوهای ملی تبدیل کند که در واقع مبنایی برای وحدت و رقابت یا سازش باشد و اینها را پیش ببرد. بنابراین یک ترکیب کارآتری هم برای یک همچین سازماندهی‌ای لازم است.

کردن نیازهای ادراک‌شده مردم و دوم به اصطلاح افزایش پویایی‌های اجتماعی برای تطبیق با شرایط متحول محیطی است. به بیان دیگر اگر بخواهیم توسعه دائماً ادامه پیدا کند باید نهادهایی در سیستم اجتماعی ما وجود داشته‌باشد که بتواند از یک طرف تحول در نیازهای ادراک‌شده مردم را به سیستم خط مشی‌گذاری ما انتقال بدهد، وقتی می‌گوییم توسعه باید همیشگی در نظر گرفته شود معنایش این است که می‌پذیریم، نیازهای ادراک‌شده مردم می‌توانند در حال تحول دائمی باشد و به هر حال سیستم خط مشی‌گذاری برای توسعه باید به این تحول در ادراک نیازهای ادراک‌شده مردم توجه داشته باشد و علاوه بر آن باید بتواند با شرایط متحول محیطی هم تطبیق پیدا کند. بنابراین، این شرایط تحول‌یافته محیطی هم باید در سیستم ما انعکاس پیدا کند. به بیان دیگر دو مسئله مهم وجود دارد؛ یکی آزادی دیگری نمایندگی. از یک طرف ما باید سعی کنیم که امکان انعکاس خواسته‌ها و تغییرات در سیستم‌مان کاملاً وجود داشته باشد و به طور دائم اتفاق بیفتند. این به یک معنا همان آزادی است. آزادی بیان، آزادی طرح خواسته‌ها. از طرف دیگر مسئله نمایندگی است. مسئله این است که بخش‌های مختلف جامعه باید نمایندگانی در سیستم خط مشی‌گذاری داشته باشند که خواسته‌های آنها را منعکس کند. این نمایندگی احتیاج به یک نوع سازمان‌یافتگی دارد. یعنی نمی‌تواند هر شخصی خودش در سیستم نقش ایفا کند و حضور داشته باشد. بلکه باید این امکان را بدهیم که هر مجموعه‌ای متشکل بشود و نماینده‌هایی که به نحو دموکراتیک انتخاب شدند را بتواند به سیستم انتقال بدهد. به علاوه باید شما از طرق مختلف با تحولات محیطی‌تان هم آشنا باشید. باز اینجا هم آزادی شرط است. یعنی تحولاتی که در کشورهای همسایه ما یا جهان رخ می‌دهد باید به خوبی در داخل منعکس شود. وقتی فضای غیر آزاد دارید و خبرها و تحولات به‌صورت گزینشی به مردم‌تان یا به سیستم خط مشی‌گذاری‌تان انتقال پیدا می‌کند، نمی‌توانید مطمئن شوید که این تحولات به چه صورت است. همچنین در این زمینه دستگاه رسمی مثل وزارت خارج هم از اهمیت اساسی بر خوردار است. دستگاه‌های امنیتی هم همینطور هستند. دستگاه‌هایی که اطلاعات از جهان جمع‌آوری می‌کنند؛ برای اینکه در خط مشی‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های مسئولان ما تأثیر بگذارد. اگر این‌ها کارایی کافی نداشته باشند نمی‌توانند تحولاتی را که در حوزه فعالیت‌شان رخ می‌دهد را به خوبی در سیستم منعکس کنند. پس دو شرط آزادی و نمایندگی برای دوم یافتن و دائمی شدن توسعه ضروری به نظر می‌رسد. البته فعلاً خیلی دور از دسترس به نظر می‌رسد. یعنی در حال حاضر به نظر می‌آید مسئله اصلی ما بیشتر مسئله بقاست تا توسعه و توسعه در حاشیه قرار گرفته‌است. در یک شرایطی که ما در وضعیت به‌هنجار و نه مال قرار داریم باید در مورد این نمایندگی و آزادی دوباره فکر کنیم برای اینکه بتوانیم توسعه‌مان را به یک مار دائمی تبدیل کنیم.

«در این مقالات اشاراتی به دیدگاه‌های رالز، دورویی، هابر ماس، آرنت و هابز و ... داشتید. در راستای عدالت اجتماعی آیا این بخش از مطلب شما «اگر بپذیریم که حتی برابری فرصت‌ها می‌تواند به نابرابری در توزیع پاداش‌ها و محصولات بیانجامد و جمع‌بندی تجربیات بشری ما را به این نتیجه برساند که بر خوردار می‌گمانی از امکان تأمین «نیازهای اساسی» شان مستلزم حداقلی از برابری در وضعیت پایانی است (مدخل): بازاندیشی در عدالت اجتماعی». همان قانونگذاری بر اساس مفهوم عدالت رالز را نیاز دارد؟

رالز در کتابی که به زبان فارسی هم تر جمه و منتشر شده به عنوان «عدالت به مثابه انصاف» توضیحی می‌دهد و می‌گوید می‌شود سه سطح از عدالت را مورد بررسی قرار داد. سطح اول به قول خودش عدالت محلی است؛ یعنی اصولی که مستقیماً به نهادهای انجمن‌ها مربوط می‌شود. سطح دوم، عدالت داخلی است؛ یعنی اصولی که به ساختار اساسی جامعه مربوط می‌شود و سطح سوم عدالت جهانی است؛ یعنی اصولی که به حقوق بین‌المللی مربوط می‌شود. رالز در کاری که انجام داده یعنی «عدالت به مثابه انصاف» عمدتاً بحثش در سطح عدالت داخلی است که به ساختارهای اساسی جامعه مربوط می‌شود. یعنی به چگونگی سازگاری نهادهای سیاسی و اجتماعی اصلی جامعه مربوط می‌شود و به نوعی نظام همکاری اجتماعی و چگونگی تخصیص حقوق و تکالیف اساسی به وسیله آنها و تنظیم تقسیم‌منافع حاصل از همکاری اجتماعی در طول زمان مربوط می‌شود و آن دو سطح دیگر را کاملاً رها کرده است. حداقل در کتاب اصلی‌اش نه در سطح عدالت محلی صحبت می‌کند و نه در سطح عدالت جهانی. من می‌خواهم عرض کنم که اولاً از یک لحاظ آنجا به این نکته توجه داشتیم که عدالت به مثابه انصاف عمدتاً مربوط به محل قانون‌گذاری و تنظیم نهادهاست و به اصطلاح به عنوان فضیلت نهادهای محسوب می‌شود. اما درباره عدالت مراحل دیگر زندگی جمعی بشر را هم باید در نظر بگیریم. یعنی مثلاً مرحله قبل از ورود به داد و ستدهای اجتماعی را هم که به آن مرحله مواهب اولیه می‌گویند را در بر بگیرد. رالز در این زمینه کمتر کار کرده است. ولی دیدگاه‌هایی که در مورد بحث برابری فرصت‌ها صحبت می‌کنند با تمرکز بیشتری به موضوع قبل از شروع ورود به زندگی اجتماعی و بحث نهادهای اجتماعی و بحث ساختارها می‌پردازند که این‌ها را باید مورد نظر قرار داد. نتیجه را هم باید مورد توجه قرار داد. یعنی اگر زندگی اجتماعی بشر را در نظر بگیریم مرحله پیش از ورودش به مناسبات اجتماعی و قرار گرفتنش در چار چوب ساختار اجتماعی و مرحله پس از بده‌بستان‌ها، ستیزها و رقابت‌هایی که در عرصه جامعه در چار چوب نهاده‌ا و ساختارهای اساسی انجام می‌دهد. در این دو مرحله، برابری اصل است. یعنی عدالت در این دو مرحله معنای برابری پیدا می‌کند و آنجا به معنای برابری فقط در مرحله خاصی است که با عنوان مرحله انصاف مطرح می‌شود. به تفاوت این‌ها البته مقداری باید توجه کرد که «عدالت به مثابه انصاف» که تر اصلی رالز است با عدالت به معنای برابری در جاهایی فرق می‌کند. عرض من در آن کتاب و اشاره‌ام در آن کتاب این است که در واقع یک جاهایی عدالت معنایی فراتر از انصاف می‌دهد و به معنای برابری است. بنابراین بله، ضمن



در دولت آقای هاشمی توسعه اولاً به بخشی از ابعاد محدود می‌شد؛ مثلاً بیشترشان تمرکزشان توسعه اقتصادی بود که از یک مقطعی همان را هم امکان پیدا نکردند که دنبال کنند. یا مثلاً در دوره آقای روحانی اگر چه متوجه بودند که توسعه ابعادی غیر از توسعه اقتصادی هم دارد اما آقای روحانی نتوانست یک جنبش اجتماعی قدرتمندی را به حمایت از خودش ایجاد کند یا بسترسازی کند تا اینکه بتواند در چانه‌زنی‌های درون حاکمیت پروژه‌های خودش را پیش ببرد



ادامه از صفحه ۴

وی در ادامه افزود: «چین مگر تابع آمریکا است؟ نه، اما بهترین روابط اقتصادی و دیپلماتیک را با آمریکا دارد و بازار آمریکا برای کالاهای چینی باز است. ما این واقعیت‌ها را می‌دانیم اما همان مثال دانشجویی است که در کنکور به همه سؤالات پاسخ غلط می‌داد. با اینکه پاسخ درست را می‌دانیم، باز سراغ گزینه غلط می‌رویم. سال‌هاست در بسیاری از موارد بر خلاف منافع ملی رفتار می‌کنیم.»

این فعال سیاسی اصلاح طلب در رابطه با اهمیت اصلاحات و توجه به آن گفت: «اگر راه اصلاحات بسته شود، به‌طور طبیعی یا مسیر براندازی باز می‌شود یا مسیر دخالت خارجی. متأسفانه بعضی از مردم ما به خاطر سخنی‌های سنگینی که جلوی اصلاحات قرار گرفته، به این نتیجه می‌رسند که باید به دنبال یکی از دو راه فوق بروند. من سال‌هاست به‌طور ذهنی دنبال راهی می‌گردم که، می‌تواند جایگزین اصلاحات شود یا چطور می‌توان اصلاحات را بازتعریف کرد؛ اما هر چه فکر می‌کنم، جز همان تعریف قدیمی که گفتیم چیزی به ذهنم نمی‌رسد. در مصاحبه‌ها گفته‌ام و باز هم می‌گویم، هر کسی بتواند یک تعریف جدید از اصلاحات ارائه کند که نه براندازی باشد، نه انقلاب و نه دخالت خارجی، من از آن استقبال می‌کنم.» وی در ادامه افزود: «بعضی‌ها امروز از چیزی به نام اصلاح ساختاری صحبت می‌کنند که نمی‌خواهم خیلی وارد جزئیاتش شوم. اما اصلاح ساختاری اگر به این معنا باشد که این نظام نباشد و یک نظام دیگر جای آن بیاید، خوب باید پرسید چنین تغییری با چه وسیله‌ای قرار است انجام شود؟ غیر از انقلاب راه دیگری وجود دارد؟ چطور می‌شود یک نظام را برداشت و نظام دیگری را جای آن گذاشت بدون اینکه وارد مسیر انقلاب شد؟»

نبوی درباره حضور اصلاح‌طلبان در انتخابات شوراها گفت: «به نظر من اصلاح‌طلبان باید نامزدهایی را که معرفی می‌کنند، از میان افراد قوی و شناخته‌شده انتخاب کنند؛ نه اینکه دوباره مثل همیشه میان چهل پنجاه دسته اصلاح‌طلب سهم‌بندی کنند و نتیجه‌اش این شود که افراد ضعیف و بی‌تجربه معرفی شوند. باید آدم‌های واقعاً توانمند و با سلیقه‌ای معرفی کنند؛ هم برای شوراها و هم مهم‌تر از آن برای شهردار شهرهای بزرگ. شهردار شهرهای بزرگ، مخصوصاً تهران، نقش بسیار مهمی دارد. شما یک شهردار قوی و نیرومند معرفی کنید؛ لازم هم نیست حتماً همفکر شما باشد. می‌تواند همفکر نباشد، ولی کارآمد و توانا باشد. من همیشه گفت‌ام آقای قالیباف یک شهردار موفق در تهران بود. البته من شخصاً کرباسچی را چون پیشگام بود و کارهای نو انجام داد، یک پله بالاتر می‌دانم و همین‌را هم به خود آقای قالیباف گفته‌ام. اما واقعیت این است که قالیباف هم تقریباً همان مسیرهای مدیریتی را رفت که کرباسچی رفته بود و به خاطر دوره طولانی‌تری که ماند، توانست بخش زیادی از آن مسیر را ادامه‌دهد. بنابراین اگر ما بتوانیم حتی فردی مثل آقای قالیباف را شهردار تهران کنیم، خیلی بهتر است از اینکه بخواهیم به زور یک عضو حزبی را که توان و تجربه ندارد، به مردم تحمیل کنیم. آن فرد نه مردم را به مشارکت تشویق می‌کند، نه رأی می‌آورد، و اگر هم بیاورد ممکن است شهر را خراب کند. من نمی‌خواهم وارد جزئیات این بخش شوم، ولی مسئله روشن است.» نبوی در ادامه با توجه به رویکردی که بعد از جنگ ۱۲ روزه انتظار می‌رفت حاکمیت همه این انتقاداتی که مطرح شده، از جمله صحبت‌های اخیر آقای خاتمی، کاملاً صحیح است. متأسفانه باز هم با یکی از همان مواردی روبه‌رو هستیم که دانشجویی به همه سؤال‌های کنکور جواب غلط می‌دهد. همه تصورشان این بود که حاکمیت باید متناسب با رویکرد مردم در جریان جنگ دوازده‌روزه، در سیاست‌هایش تعدیل ایجاد کند. انتظار کاملاً منطقی هم بود. من معتقد نیستم که مردم در جنگ دوازده‌روزه یکپارچه به نفع نظام شعار دادند، اما مردم یکپارچه به نتانیاهو و ترامپ نه گفتند؛ و همین نه گفتن برای ما بسیار مهم بود. این واکنش مردم مستحق یک پاسخ درخور بود. اینکه چنین پاسخی داده نشده، چیزی است که عقل متوسط هم می‌فهمد؛ به‌ویژه در شرایطی که احتمال بروز بحران‌های دیگری هم در کشور وجود دارد.» وی در ادامه افزود: «ما نباید تصور کنیم که حالا چون یک پیروزی نسبی در جنگ دوازده‌روزه به دست آمده، می‌توانیم هر کسی را که مخالف است سرکوب کنیم. عقل متوسط می‌فهمد که این نگاه اشتباه است. حتی در گفت‌وگوهایی که من با بعضی از آقایان داشتم، خودشان می‌گفتند ما هنوز در حالت نیمه‌جنگی هستیم، خوب، وقتی چنین وضعیتی وجود دارد، آدم نباید کاری کند که مردم را به سمتی که نباید بروند هل بدهد. مردم، آن‌شاءالله، عاقل‌تر از آن هستند که گرفتار بازی‌های خطرناک شوند.» وی در پایان گفت: «اما سؤال این است: چرا باید کاری کنیم که مردم از حاکمیت بیشتر بترسند و فاصله بگیرند؟ در نهایت باید بگویم خدا به همه ما عقل بدهد و توفیق بدهد که مسیر درست را پیدا کنیم. در قبال برخی تندروی‌ها و سخنان ناخردانه که ضرب‌المثل هست که می‌گوید کسی سرش را کرده بود تو خوبی که پر از لجن بودو داشت از آن می‌خورد. یکی به او گفت برادر، «عقلت نمی‌رسد که داری لجن می‌خوری؟» طرف سرش را از جوی بلند کرد و گفت «عقل چیه؟» فرد توصیه‌کننده در پاسخ گفت «هیچی برادر، تو بخور.»، ماهم گاهی از روی ناامیدی ناچاریم بگوییم «تو بخور!»،».